

پیدایش و تحوّل زبان فارسی دری

شاه علی اکبر شهرستانی*

نخستین کسی که دربارهٔ زبان دری سخن راند، عبدالله بن مقفّع، مترجم کتاب کلیله و دمنه به زبان عربی و مؤلف ادب الکبیر و ادب الصّغیر، است. وی در سال ۱۳۹ هـ. / ۷۵۷ م. مقتول گردید.

سخن او را محمد بن اسحق بن الندیم، در کتاب الفهرست زیر عنوان «الكلام علی القلم الفارسی» بدین عبارت آورده است:

”... و اما الدریة فلغة مدن المداین و بهاکان یتکلم من بیاب الملک: وهی منسوبة إلى

حاضرة الباب و الغالب فیها من لغة اهل خراسان و المشرق: لغة أهل بلخ...“^۱

ابن ندیم، این باب کتاب خود را در ماه شعبان سال ۳۷۷ هجری تمام کرده است. ترجمه‌اش چنین است:

*- استاد فارسی دانشگاه کابل، افغانستان.

۱- الفهرست تألیف محمد بن اسحق مشهور به ابن ندیم، از انتشارات فلوجل لپیژیک، آلمان، ۱۸۷۱ م.، ص ۱۳؛ ترجمه الفهرست، چاپ ۱۳۴۶ ش، بانک بازرگانی، ایران، ص ۳۰-۲۰.

”... و نیز زبان دری، زبان مروّج باشندگان شهرهای مداین است و کسی که به دربار پادشاه کاری داشت بدان زبان گپ می‌زد. و از آنرو منسوب به کسانی شد که کار دربار را می‌کردند، و بیشتر لغات آن از لغات مردم خراسان و مشرق است: یعنی از لغات مردم بلخ...”

انوری گوید: چون زبان نطق بکشاید به الفاظ دری.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، در کتاب *زین الاخبار* که در حدود (۱۰۴۹ م.)^۱ تألیف کرده چنین می‌گوید:

”بهرام گور (۴۳۸-۴۲۰ م.) پادشاه بود، به هر زبانی سخن گفتی: بوقت چوگان زدن پهلوی گفتی و اندر حربگاه ترکی گفتی و اندر مجلس با عامه دری گفتی و با موبدان و اهل علم پارسی گفتی و با زنان هریوه گفتی“^۲.

مقدسی (بشاری)، در کتاب *احسن التقاسیم فی معرفت الأقالیم* گفته است:

”زبان مردم مناطق هشتگانه عجمی می‌باشد که برخی دری و برخی مغلق است و همه این زبانها فارسی نامیده می‌شود“^۳.

ابن ندیم و مقدسی، هر دو باهم معاصر بودند و مراد از مناطق هشتگانه خراسان و نواحی همجوار آن است. گفته یکی نقل قول است از کسی که دو قرن پیشتر از او می‌زیسته است و مقدسی خود به حیث یک محقق جغرافی‌دان سخن رانده است که بحث آن خواهد آمد.

۱- *المُنجد* تألیف لویش معلوف، دوره بیست و یکم، اعلام ص ۲۱۱.

۲- *زین الاخبار* تألیف ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، چاپ ۱۳۳۳ ش، با مقدمه سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران، ص ۱۱؛ نسخه عبدالحی حبیبی استاد پوهنتون کابل، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۸؛ *دیوان انوری*، ایبوردی، چاپ تهران، ص ۱۹۶.

۳- *احسن التقاسیم فی معرفت الأقالیم* تألیف شمس‌الدین مقدسی (م: حوالی ۳۸۰ هـ / ۹۹۰ م)، ص ۲۵۹ و ۳۳۴.

عبدالملک ثعالبی، نیز در تاریخ خود گفته است که:

”بهرام گور، خسرو ساسانی، با مردم در محضر عام به زبان دری گپ می‌زد“^۱.
نبنشته گردیزی و ثعالبی همسان است و هر دوی‌شان عین مطلب را درباره بهرام
گور آورده‌اند. وی چهاردهمین پادشاه از خاندان ساسانی است و پدرش یزدگرد بود.^۲
محمد عوفی در لباب الالباب می‌گوید:
”اول کسی که سخن پارسی را منظوم گفت او بود.“
یعنی بهرام گور که گفته است:

منم آن شیر گله، منم آن پیل یله نام من بهرام گور، کُنیتم بوجبله^۳

زمان و جای پیدایش دری

گویند زبان دری نخستین بار در زمان بهمن بن اسفندیار از سلسله خاندان کیان،
ایجاد گردید. مؤلف هفت قلزم و فرهنگ آندراج و غیاث اللغات و برهان قاطع، همه
این روایت را آورده‌اند که:

”در زمان بهمن پسر اسپندیار، چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می‌آمدند و
زبان همدیگر را نمی‌فهمیدند، بهمن امر کرد که دانشمندان زبان فارسی فصیح
وضع کردند و آن را دری نام نهادند“^۴.

۱- شاهنامه تألیف عبدالملک ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، ۱۳۲۸ ش، تهران، ص ۵-۲۶۴.

۲- زین الأخبار، به کوشش پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ ۱۳۴۷ ش، بنیاد فرهنگ ایران،
ص ۲۸؛ چاپ نفیسی، ص ۱۰-۹.

۳- لباب الالباب تألیف محمد عوفی، به قلم محمد عباسی از روی چاپ پرفسور براون،
نیمه اول، ص ۷۰.

۴- هفت قلزم تألیف مولوی قبول محمد، چاپ ۱۸۹۱ م. ۱۳۰۸ ه؛ منشی نول‌کشور، زیر ماده
دری؛ فرهنگ آندراج تألیف محمد پادشاه شاد، چاپ ۱۳۳۶ ش، تهران، ج ۳، ص ۱۸۴۵؛

مرکز فرمانروایی سلسله کیان شهر بلخ یا بخدی زیبا شهری بوده است که با بیرقهای بلند زینت یافته بود و معبد بزرگ نوبهار نیز در همان شهر بود. زبان مردمان بخارا، بدخشان، ری، همدان، دینور، مرو نیز همچون بلخ، دری بوده است.^۱ طبق گفته مقدسی، مردمان نیشابور، هری و سیستان هم به زبان دری حرف می‌زده‌اند.^۲

ابن ندیم، زیر عنوان «الكلام على القلم الفارسی» گوید:
”اول کسی که به فارسی سخن گفت، کیومرث بود که فارسیان او را گلشاه خوانند و معنی آن پادشاه گل است... و به قولی اول کسی که به فارسی نوشت بیوراسپ پسر ونداسپ معروف به ضحاک صاحب آژدهاک است“^۳.
چون زمان جمشید و ضحاک باهم نزدیک است و ضحاک سلطنت را از جمشید بستند، بنابراین زمان ایجاد زبان و نیشتن آن باهم نزدیک‌اند.
در تنکه از آب (آزوه) در غور سنگ نیشته‌ای هست به رسم الخط عبرانی به زبان فارسی که آن را دیدم و هیننگ زبان‌شناس و خط‌شناس معروف انگلیس آن را خواند. در سالهای ۳-۷۵۲ م. حک شده است.^۴ بسیاری از دانشمندان دری را منسوب به دره می‌دانند و گفته‌اند: ”دری منسوب به دره کوه را نیز گویند، همچون کبک دری“^۵.
محمد پادشاه شاد در کتاب قاموس خویش آندراج گوید:

غیاث‌اللغات، طبع سال ۱۳۳۲ هـ.، فخرالمطابع لکهنو (هند)، ص ۲۰۹؛ برهان قاطع تألیف محمد حسین برهان، ۱۳۴۱ ش.، تابان، تهران، ص ۵۰۰.

۱- هفت قلزم، زیر ماده دری.

۲- برهان قاطع، احسن التقاسیم.

۳- ترجمه الفهرست، ۱۳۴۶ ش.، بانک بازرگانی ایران، ص ۲۰-۲۲.

۴- مینار جام تألیف آندره ماریک، چاپ پاریس.

۵- بهار عجم تألیف مولوی هادی علی، ۱۲۱۶ م. / ۱۳۳۴ هـ.، مطبع نول‌کشور، ص ۴۳۲.

”دری زبانی است که از هفت زبان پارسی که به درّه کوه منسوب است، چه در زمان سابق در درّه‌های کوروستاییان بدان ناطق بودند“^۱.

مؤلف المعجم فی معایر اشعار العجم گوید:

”خواجه رشیدالدین وطواط کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر بر لغت پارسی نهاد و ذکر صناعات شعری و شرح بدایع کلامی در آن جمع به لغت دری آورد، چي دانست که فایده آن عام‌تر باشد و رغبت اکثر مردم به مطالعه آن بیشتر بود از بهر آنکه هر مستعرب را قوت ادراک لغت پارسی باشد و هر شاعر پارسی‌گوی را پایه قوت ادراک لغت عرب نبود... عروض و قوافی پارسی هم به پارسی بهتر و شرح اشعار دری هم به دری خوشتر... نه آنکه در مصنفات تازی اشعار پارسی آرند و شرح و نقد لغت دری کنند.“

تلفظ دری به شکل ذری بافتحه ذال معجم نیز معمول است و طبق رسم زبان دری دال مفتوح و ماقبل متحرک یا ماقبل دارای حرف علت (وای)، همچون ذال معجم به تلفظ می‌آید. مانند گنبد، مرغ ذری، کبک ذری. شاد در جایی دیگر گوید:

”... و زبان پارسی را از آن دری گویند که در روستا و کوهستان و درّه بدان تکلم می‌کرده‌اند.“

در کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم درباره گونه تلفظ دال مهمل و ذال معجم بحث مفصل شده است.

فارسی و دری

عبدالله بن مقفع در کتاب کلیله و دمنه در باب برزویه طیب و ترجمه کتاب از سانسکریت به فارسی چنین آورده است:

۱- آندراج، ۱۳۳۶ ش، تهران، ص ۱۸۴۵.

”... و نقله من اللسان الهندی الی اللسان الفارسی...”

معلوم است که ابن مقفّع. آن کتاب را از متن فارسی کهن به زبان عربی ترجمه کرد و ترجمه او منبع همه تراجم به زبانهای زنده دنیا قرارگرفت و از روی متن او، آن را به نظم درآوردند و در اینجا «فارسی» شکل کلّ همان زبان است که شعباتش به چندین بخش آمده است.

زبان فارسی شکل عام یا کلّ و دری ویژه یا جزء و خاص است و زبان فارسی شامل لهجه‌ها یا زبانهای پهلوی، فارسی، هروی، زاوی، سگزی و سغدی بوده است.^۱

مؤلف برهان قاطع زیر عنوان «دری» چنین آورده است:

”دری به فتح اوّل بر وزن پری لغت پارسی باستانی است و وجه تسمیه آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری می‌گویند؛ همچون اشکم و شکم و بگوی و گوی؛ و بشنود و شنود و امثال اینها. پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشد و جمعی گویند لغت ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است؛ و بعضی گویند دری زبان اهل بهشت است که رسول الله صلی الله علی و آله و سلم فرموده‌اند که: «لسان اهل الجنة عربی او فارسی دری» و ملائکه آسمان چهارم به لغت دری تکلم می‌کنند و گروهی باور دارند که مردمان دربار کیان بدان متکلم بوده‌اند و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم دربار می‌آمدند و زبان همدیگر را نمی‌دانستند، پادشاه حکم کرد تا در تمام ممالک به این زبان سخن

۱- العجم فی معاير اشعار العجم تألیف شمس قیس رازی، چاپ تهران، ص ۴-۲۳؛

برهان قاطع، ۱۳۶۲ ش.، امیرکبیر، ج ۲، ص ۸۴۷؛ کلیله و دمنه، ترجمه عبدالله بن مقفّع باب

بعثة برزویه طیب، ۱۸۸۸، بیروت، ص ۵۷؛ ایران در زمان سامانیان، جواد هروی، ۱۳۷۱ ش،

مشهد، ص ۱۴، به حواله ترجمه تفسیر طبری، ص ۵.

گویند. و جماعتی گویند وضع این زبان در زمان جمشید شد و هر کس از خانه خود بیرون آید بدین زبان متکلم شود و منسوب به دره کوه را نیز گویند، همچو کبک دری به اعتبار خوشخوانی^۱.

از گفته برهان قاطع چند نکته بر ما روشن می شود:

۱- قدمت زبان دری؛ دری خیلی کهن بوده است و اگر چنان نمی بود و تکامل نمی یافت، چگونه آثار بسیار معتبر همچون شاهنامه، مرزبان نامه، و دیگر آثار بدان زبان ایجاد می شد و معلوم است که این زبان در قرن دوم هجری خیلی متکامل و مورد استفاده عام بوده است.

۲- فصیح بودنش که دیگر لغت نویسان و اهل دانش و ادب نیز آن را تأیید کرده اند.

۳- در زمان کیان یعنی زمان رستم دستان، این زبان، زبان رسمی دولتی و مورد استفاده اهل دربار بوده است که ابن مقفع نیز در قرن دوم هجری آن را تأیید نموده است.

۴- اشاره بدان که این زبان در زمان جمشید پادشاه پیشدادی، وضع شده است.

در مقدمه ترجمه تفسیر طبری که در زمان ابوصالح منصور ابن نوح سامانی

(۹۷۶-۹۶۱ م.) از طرف علما و فقها صورت گرفت؛ چنین نبشته است:

”... از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل پیغمبر، همه پیغمبران و ملوک روی زمین به پارسی سخن گفتندی... پس به فرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد کردند... و از شهری که بود در ماوراءالنهر و همه خطبهها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است...”

از این عبارت چنین معلوم می شود که فارسی در کل بسیار کهن است و این مطلب در عصر سامانیان شایع بوده است که در مقدمه ترجمه تفسیر، بازتاب یافته است و تفسیر طبری در نیمه قرن چهارم هجری به زبان فارسی ترجمه گردید.

۱- هفت قلم، ۱۸۹۱، قابوسنامه (برگزیده) دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

دوم، عصر سامانیان، زمان رُشد و ترقّی زبان فارسی‌دری است که رودکی سمرقندی، شهید بلخی و ده‌ها شاعر و سخنور در آن وقت به دربار شاهان سامانی در نعمت و راحت می‌زیستند. امیر عنصر المعالی کیکاوس از خاندان زیاری، در سال ۴۷۵ هجری کتاب قابوس‌نامه را تألیف کرد و در آن، در باب سی و نهم چنین آورده است:

”... و اگر نامه پارسی بود، پارسی مطلق منبیش که ناخوش بود، خاصه پارسی‌دری که نه معروف بود...“^۱

و اما مؤلف هفت قلمز می‌گوید: ”بهترین لغات فارسی، زبان دری است“^۲.
مؤلف غیاث‌اللغات گفته:

”زبان دری از دیگر زبانهای فارسی که پهلوی فارسی صرف و هروی و زاولی و سگزی و سغدی باشد، فصیح‌تر است“^۳.
آندراج عین مطلب و عبارت را می‌آورد.

به قرار نبشته زین الاخبار ”زبان فارسی، زبان دانش بوده است که با موبدان و اهل علم بدان زبان حرف می‌زدند“^۴ و با مردم عوام به زبان فصیح دری گپ می‌زدند. این شیوه تکلم را به نام «لغت» می‌خواندند که آن را می‌توان به اصطلاح لاتین «Idiome» خواند و تعبیر کرد و دری شکل ادبی زبان فارسی یا به اصطلاح فرانسوی «Langue» بوده است که شواهد در این مورد زیاد است که به مرور زمان بدین پایه نایل آمده است.

۱- قابوس‌نامه، برگزیده دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۷.

۲- هفت قلمز، ۱۸۹۱ م.

۳- غیاث‌اللغات، ۱۳۳۲ ه، فخرالمطابع، لکهنو (هند)، ص ۲۰۹؛ آندراج، ص ۱۸۴۵.

۴- زین الاخبار، ۱۳۳۳ ش، طهران، ص ۱۱.

فارسی (فرس قدیم) زبان دربار بوده است چنانکه منهاج السراج جوزجانی در طبقات ناصری به نقل از مقدسی همان گفته او را تأیید می‌کند که بهرام در بارگاه به لفظ پارسی حرف می‌زد.^۱

شمس قیس رازی در المعجم فی معاییر اشعار العجم آورده است که:

”... نه آنک در مصنفات تازی اشعار پارسی آرند و شرح و نقد لغت دری کنند“^۲.

کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر بر لغت پارسی نهاد...^۳

مؤلف برهان قاطع می‌گوید:

”دری به فتح اول بر وزن پری لغت پارسی باستانی است“^۴.

فردوسی طوسی چنین می‌گوید: عجم زنده کردم بدین پارسی...

کجا بیور، از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار^۵

در این بیت فردوسی که جزء «بیور» را در «بیور اسپ» تشریح کرده، تفاوت دری را با پهلوی نیک آشکار ساخته است. اما در بسیاری اندکی آمیخته به نظر می‌آید و به صراحت نیامده که فارسی کل و دری جزء است. اما وقتی که در آثار باقی‌مانده از

۱- احسن التّقسیم، ص ۲۵۹ و ۳۳۴.

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳؛ بهمن‌نامه، پیشگفتار، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ش، ص پانزده.

۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳.

۴- برهان قاطع، ص ۵۰۰.

۵- شاهنامه فردوسی، چاپ مطبوعه دولتی، کابل، ص ۲۸؛ شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، ۱۳۶۹ ش، تهران، ص ۸۴۷؛ اغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ص ۷۳-۲۶۲؛ تاریخ سیستان (سال تألیف ۷۲۵-۴۴۵)، به کوشش محمد رضائی، تهران، چاپ ۱۳۱۴ ش، ص ۹۶.

گذشتگان می‌بینیم آنچه پارسی گفته شده دری است و آنچه دری گفته شده، پارسی است. حتی در قدیمترین هجو در زبان دری که طبری، آغانی و تاریخ سیستان آن را پارسی، گفته‌اند، می‌بینیم که دری صریح و فصیح است که ابن مُفَرِّغ در هجو عباد گفته است. و در آغانی سه مصرع است و همچنان ابن مقفع دری را شعبه‌ای از زبان فارسی می‌داند و می‌گوید:

”لغات الفارسیه: الفهلویه، و الدریره و الفارسیه و الخوزیه و السریانیه...“^۱

پس از گفته‌ی او برمی‌آید که او زبان فارسی را به حیث کلّ و دیگر لهجه‌ها را که بعداً هر کدام شکل زبان علیحده را به خود گرفته‌اند اجزاء دانسته است. مرادش از (فارسی) عام و دیگران خاص می‌باشد.

و یاقوت حموی در معجم البلدان هم پنج زبان را ذکر می‌کند: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی، زبان دری را زبان مردمی می‌داند که بر درگاه شاه می‌بودند و زبان شهرهای مداین و لغات شرق و اهل بلخ در آن غلبه داشت.^۲

مراد از شرق و مشرق همان خراسان قدیم است که شامل مرو، طوس، نیشابور، هری، بلخ، غرجستان، بدخشان و تخارستان، سیستان، زاولستان و کابلستان بوده است.^۳ و این زبان همن زبانی است که به حیث زبان رسمی سامانیان، طاهریان صفاریان، غوریان، غزنویان و زبان ابدالیان بوده است. مراد از درگاه شاه هم رسمی بودن است یعنی زبان و سکه و عملی را که در آن ایام، پادشاه انجام می‌داد رسمی بوده است و «رسم» یعنی قانونیت.

۱- ترجمه الفهرست، ۱۳۴۶، بانک بازرگانی ایران، ص ۲۰-۲۲.

۲- همان.

۳- صورالاقالیم تألیف شیخ ابوزید احمد بن سهل بلخی، طبع سال ۱۹۲۷ م، شهر لیدن، هلند، مطبع بریل، ص ۲۵۳ و آثار دیگر چون مسالک الممالک، حدودالعالم من المشرق الی المغرب و غیره.

دری زبان رسمی و دولتی

زبان دری که امروز در افغانستان، ایران، هندوستان، تاجیکستان، ازبکستان، رایج است، در طول اعصار گذشته خاصه از دوره صفاریان به بعد زبان رسمی بوده است، بدین معنی که همه مکاتیب و دفاتر بدین زبان مرتب می‌شد و شعرا بدان شعر می‌سرودند و دانشمندان بدان آثار خود را تحریر می‌کردند. در زمان سامانیان این زبان رشد و نمو گسترده یافت و به امر شاه سامانی (ابوصالح منصور بن نوح) تفسیر کبیر طبری و تاریخ الرسل و الملوک جریر طبری به زبان فارسی دری ترجمه شد و شاعر بزرگ رودکی کتاب کلیله و دمنه را به شعر درآورد و بیش از یکصد هزار بیت شعر گفت؛ چنانکه رشیدی درباره او گوید:

شعر او را من شمردم سیزده ده صد هزار هم فزون آید اگر چونان که باید بشمردی^۱
در عصر آل سبکتگین، به ویژه در زمان سلطان محمود، شاهکار بزرگ ادب را فردوسی به وجود آورد و شاهنامه خویش را که محیی زبان فارسی بود به اتمام رساند: «عجم را بدین پارسی زنده کرد» و نام خود را جاویدان ساخت که «تخم سخن را بپراگند». در آن وقت زبان فارسی دری آن قدر سره و منقح شده بود و بدان پایه نیرو یافته که شاعران بزرگ همچون عنصری، فرخی، حکیم سنایی غزنوی، معزی، انوری، ناصر خسرو قبادیانی، بلخی و حکیم سوزنی، شهید بلخی، سید حسین غوری، رابعه بلخی، و صدها شاعر و مؤلفان و دانشمندان همچون بیهقی، علی هجویری، ابن سینای بلخی، و داستان‌نویسانی مثل عیوقی شاعر، فخرالدین اسعد گرگانی، و صدها تن دیگر از آن گونه را به صحنه سخن آورد و شاهکارهای بی‌نظیری را در ادب فارسی به جا گذاشتند و مناشیر دیوانی و احکام سلطانی را به فارسی نوشتند. به فرمان وزیر

۱- لباب الالباب، ص ۴۹۴/۷.



سلطان محمود، ابوالعباس اسفراینی مناشیر دیوانی و احکام سلطانی را به فارسی می‌نوشتند^۱ و مکاتبات نیز با سلاطین به زبان فارسی‌دری می‌شد.

سلطانی همچون محمود غزنوی به فارسی‌دری شعر گفت و در نویسندگی آیتی بود^۲ و سلطان غوری (علاءالدین حسین) بدین روانی طنطنه شعر گفت:

جهان داند که من شاه جهانم	چراغ	دوده	عباسیانم
علاءالدین حسین بن الحسینم	اجل	بازیگر	نوک سنانم
که بادا موج زن گرد سپاهم	که	باقی باد	ملک خاندانم
همی عالم بگردم چون سکندر	به هر	کشور شهی	دیگر نشانم
چو بر گلگون دولت برنشینم	یکی	باشد زمین	و آسمانم
بدان بودم که هم از اوج غزنین	به تیغ	تیز جوی	خون برانم
و لیکن گنده پیرانند و طفلان	شفاعت	می‌کند	بخت جوانم
ببخشیدم بدیشان جان ایشان	که بادا	جان‌شان	پیوند جانم ^۳

۱- تذکره لباب الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.، تهران، ص ۵-۲۴؛ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.، ص ۱۴۷؛ آثارالوزرا، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.، ص ۱۵۲ و ۱۸۶ به نقل از مقامات خواجه ابونصر مشکان.

۲- تذکره لباب الالباب، محمد عوفی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.، تهران، ص ۵-۲۴؛ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.، ص ۱۴۷؛ آثارالوزرا، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.، ص ۱۵۲ و ۱۸۶ به نقل از مقامات خواجه ابونصر مشکان.

۳- لباب الالباب، ص ۸۹/۳۹

اشعاری بدین‌گونه روانی و فصاحت نشان می‌دهد که مردم غور به زبان دری فارسی تکلم می‌کرده‌اند و این زبان رسمی ایشان بوده است و اشاره ابن مقفع هم همین امر را تأیید می‌نماید که در زمان ساسانیان نیز «دری» زبان رسمی بوده است. در عصر غزنویان بویژه در ایامی که خواجه حسنک وزیر سلطان محمود بود، دفاتر را هم به فارسی دری برگردانده بودند. مگر حسن میمندی آن را به عربی تعویض کرد. قدیمترین داستان زبان فارسی به دری می‌باشد که عیوقی و فخرالدین اسعد گرگانی آن داستانها را به شعر برگردانده‌اند. در ایام غوریان، تیموریان و ابدالیان زبان فارسی دری زبان رسمی بود و سجع مهر احمد شاه درانی چنین بود:

حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه بسک زن برسیم وزرا ز پشت ماهی تا به ماه^۱

دری به معنی فصیح و روان

فصاحت و بلاغت از صفات عمده کلام می‌باشد، و یک معنی کلمه «دری» فصیح است یعنی زبانی که در افهام و تفهیمش هیچ مشکلی نیست که این گفته را با ایراد ادله بر کرسی می‌نشانم.

مولوی قبول محمد، در هفت قلمز می‌گوید:

”... و وجه تسمیه آن را فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری گویند“^۲.

”و کبک ذری، کبک دری را که مرغی خوشخوان و خوش‌رفتار است به نسبت صوت خوش و رفتار موزون و سکونتش در دره‌های پُرطراوت کوه به نام «کبک دری» خوانده‌اند. حکیم سنایی غزنوی گفته است:

باز کردار همی صید کند دیده و دل چون خرامید بیبازار در آن کبک دری

۱- سراج التواریخ تألیف فیض محمد کاتب هزاره، ج ۱ و ۲، مطبوعه عنایت، ۱۳۳۲ هـ.

۲- هفت قلمز، ۱۳۰۸ هـ. ۱۸۹۱/م، نول‌کشور، زیر ماده دری.

حکیم سوزنی گفته است:

دری رفتار حوری یا سمن خدُ پری دیدار حوری ناروان قد
که در اینجا «دری رفتار» به معنای «موزون و خوش رفتار» است. ناصر خسرو گوید:
چو کبک دری باز مرغست لیکن خطر نیست با باز کبک دری را
شیخ نظامی گفته:

مغنی در خروش آورده پرده غزل‌های دری آغاز کرده
در مصرع دوّم «دری» به دو معنی بکار رفته: یکی شیرین و موزون، و دیگر به معنای
زبان دری.

مؤلف غیاث‌اللغات گوید:

«و این زبان «دری» از دیگر زبانهای فارسی فصیح‌تر است»^۱.

مؤلف برهان قاطع گوید:

«و وجه تسمیة آن را بعضی به فصیح تعبیر کرده‌اند و هر لغتی که در آن نقصانی
نباشد»^۲.

و بهمن فرمود:

«تا دانشمندان زبان فارسی وضع کردند و آن را «دری» نام نهادند»^۳.

حافظ شیرازی گفته است:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
همین اوصاف بود که ناصر خسرو قبادیانی بلخی گفت:

پسند است با زهد عمّار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم گرانمایه این دُرّ لفظ دری را

۱- غیاث‌اللغات، فخرالمطابع لکهنو (هند)، ۱۳۳۲ ش.، ص ۲۰۹.

۲- برهان قاطع، تابان، تهران، ۱۳۴۱ ش.، ص ۵۰۰.

۳- هفت قلزم.

حکیم نظامی گنجوی گفته است:

نظامی که نظم دری کار اوست دری نظم کردن سزاوار اوست

یعنی زبان فصیح را به نظم درآوردن شایسته اوست.

از گفته مقدسی هم برمی آید که می گوید:

”... برخی دری و برخی مغلق است زبان دری به معنای فصیح است“^۱.

شمس قیس رازی گفته است:

”شعرا که در اعجاز نظم پارسی دم عیسوی زبند و در ابراز آیات معانی دری

ید موسوی نمایند“^۲.

که در این عبارت «دری» علاوه بر معنای فصیح و بلیغ اشاره به زبان دری نیز

می باشد.

زبان در اثر مکالمه و تداول بین مردم تکامل می پذیرد و چهره ادبی و فنی پیدا می کند و آثار و اشعار به وجود می آرد. اکثر زبانهای توسعه و ترقی یافته امروز در مراحل ابتدایی نامنکشف و زبان عوام بوده اند، چنانکه زبانهای فرانسوی و انگلیسی تا قرن پانزدهم «عامیانه» بودند اما امروز شکل ادبی و پیشرفته یافته اند. شعرا و نویسندگان و دانشمندان زبانشان را غنی می سازند و به شکل فنی درمی آرند. زبان فارسی دری از قرن دوم هجری آغاز شکوفایی کرد از آنگاهی که دولتهای خودمختار طاهریان، صفاریان عرض وجود نمودند زبان فارسی دری نیز قدم به میدان ادب گذاشته و در دوران سامانیان چهره برازنده اش نمایان گشت و آثاری از گونه تفسیر کبیر و تاریخ الرسل و الملوک و الامم بدین زبان ترجمه شد و کتاب مهم جغرافیا حدود العالم من المشرق الی المغرب در جوزجان در سال ۴۷۲ هجری تألیف شد و شاعران نام آور بسان رودکی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، و امثالشان آثار جاویدان به وجود آوردند و نخستین بار

۱- احسن التقاسیم، ص ۲۵۹، ۳۳۴.

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۴-۲۳.

حماسه‌سرایی و داستان‌نویسی به شعر آغاز شد و در دوران غزنویان شاهنامه حماسه بزرگ که همچون ایلیداد و اودیسه بود، پدید آمد، و داستانهای ورقه و گلشاه، وامق و عذرا، از طرف فردوسی، ملک‌الشعراى عنصرى بلخى، و عیوقى انشا گردید و مثنویهای بزرگ حدیقه الحقیقه و طریق التّحقیق به همت بزرگ حکیم دانا دل سنایی غزنوی جهت اصلاح جامعه تقدیم شد و صوفی وارسته علی هجویری غزنوی یا داتا گنج بخش کتاب مهمّ خویش کشف‌المحجوب را در رشته تصوّف نوشت و کتابی مهمّ دیگر یعنی کلّیه و دمنه درباره امثال یا فبلی ذریعه دانشمند توانا ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید به زبان ادبی و منشیانه دری ترجمه شد.

می‌بینیم که زبان فارسی‌دری با همان فصاحت و بلاغتی که دارد در اواخر قرن پنجم هجری به دوره کمال رسیده است و دانشمندان بزرگ همچون ابن سینا و ابوریحان بیرونی آثار علمی خویش را در رشته فلسفه و نجوم و جغرافیا بدین زبان نوشته‌اند و شاعران بزرگ تا آن زمان ده‌ها دیوان و کلیات شعر از خود به یادگار گذاشته‌اند و در اعصار بعد شاعرانی همچون خاقانی در شروان و نظامی در گنجه و امیر خسرو در دهلی و رشیدالدین وطواط در خوارزم و جبلی غرجستانی در مرو و صدها شاعر دیگر در هر گوشه این پهنا که از جهیل خوارزم تا دریای عمان و از دهلی تا بخارا و ری و گرگان ادامه دارد، عرض وجود می‌نمایند و هزاران اثر بسیار گرانبها به جا می‌گذارند. تاریخ‌نویسی جای بس عمده می‌یابد بی‌هقی تاریخ بزرگ و با ارزش خود را در سی جلد می‌نویسد و شیوه تاریخ‌نگاری او کاملاً بکر و بدیع است و داستانهای یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، ویس و رامین و خسرو و شیرین نخستین رمانهای زبان فارسی‌دری است. این سلسله در زمانهای غوریان و سلجوقیان نیز دامنه‌دارتر می‌شود، مولانا جلال‌الدین بلخی مثنوی بزرگ و دیوان شمس را به یادگار می‌گذارد و حتی حمله و ویرانگری و قتل عام چنگیز خان نیز ادب پُربار و شکوفایی زبان فارسی‌دری را به گمنامی و خموشی نمی‌تواند بسپارد و از این درخت کهن

نهالهای پُربار دیگر سر می‌زند و اشجار پُرثمیری را بوجود می‌آورد و رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ و عطا ملک جوینی تاریخ جهانگشای را می‌نویسند و قبل و بعد از حمله چنگیز خان آثاری درباره طرز انشا و ترسل ایجاد گردیده بود که عتبه‌الکتابه و دستورالکاتب فی تعیین المراتب از آن جمله‌اند و ترجمه کتاب الملل و النحل والا هواء، علامه عبدالکریم شهرستانی در فلسفه خیلی چشمگیر است. بازار علم و دانش و شعر و ادب هرگز کاسد نشد بلکه هرات مهد بزرگ شعر، ادب و هنر و تاریخ شد و خطاطی رونق کامل یافت و فن حکاک و نقاشی به کمال رسید و کمال‌الدین بهزاد، مولانا جامی بزرگ و امیر علی شیرنویبی وزیر دانشمند را به جامعه معرفی کرد. هفت اورنگ، هفت پیکر و خمسه‌ها را ایجاد نمودند. تاریخهای مهم همچون روضة الصفا، حبيب السیر، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، طبقات ناصری و امثال آن تألیف گردید.

دری ادبی زبان کتابت و تکلم

دانشمندان و زبان‌شناسان، زبان فارسی را از لحاظ اختلافاتی که در گویشها و لهجه‌های آن در سرزمینهای مختلف وجود دارد، آن را عموماً تحت سه عنوان: فارسی، دری و تاجیکی مطالعه می‌نمایند. چنانکه دانشمند آقای دکتر روان فرهادی در پایان‌نامه دکتری خویش به نام «زبان گفتار یا تکلم در افغانستان و فارسی کاپلی» رساله خود را به زبان فرانسوی نبشته و در مقدمه آن را به لهجه‌های سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان تقسیم کرده است. رساله مذکور در سال ۱۹۵۴ م. به شکل پلی کپی در پاریس منتشر شده و بعداً خانم کسلوا آن را به زبان روسی ترجمه و منتشر نمود.

به نظر نگارنده زبان فارسی‌دری یک زبان ادبی و زبان اهل دانش، نویسندگان و شاعران است که در همه سرزمینها: افغانستان، ایران، هند، پاکستان، تاجیکستان، بخارا و سمرقند یکسان است و یک زبان معیاری می‌باشد و اگر تفاوتی هم باشد بسیار اندک

است. دانشنامه‌ی علایی ابن سینا، قابوس‌نامه‌ی وشمگیر، اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، کیمیای سعادت غزالی، مکاتیب سنایی، اخلاق محسنی واعظ کاشفی، شاهنامه‌ی فردوسی، حمله‌ی حیدری مرزا رفیعا، ترجمه‌ی تاریخ طبری ابوعلی بلعمی و سفرنامه‌ی ناصر خسرو بلخی قبادیانی، کتب معتبر تاریخ و سفرنامه‌ها و کتابهای انشا و کتاب الابنیه عن الحقایق الادویة میبذی و دیگر کتب چه در گذشته و چه در زمان حاضر همه به یک زبان نوشته شده‌اند و صدها دیوان شعر و کلیات شاعران نام‌آور همچون سنایی، سید حسن غزنوی، مولوی سعدی شیرازی، حافظ شیرازی و عمر خیّام و ملک‌الشعرای معزی، مختاری مسعود سعد سلمان، جبلّی غرجستانی. جامی هروی، بیدل عظیم‌آبادی، صائب تبریزی، کلیم همدانی، غنی کشمیری، حمید کشمیری، امیر خسرو بلخی دهلوی، ملک‌الشعرای بهار، ملک‌الشعرای قاری عبدالله خان، ملک‌الشعرای استاد بیتاب، عبدالعلی خان مستغنی، سردار غلام محمد خان طرزی، خلیل الله خان خلیلی و صدها شاعر دیگر همه به زبان واحد شعر گفته‌اند و برای هر فارسی زبان مفهوم‌اند.

اما زبان گفتاری دارای لهجه‌های جداگانه می‌باشد که فهم لهجه یک محلّ برای دیگران که عین زبان را تکلم می‌کنند، دشوار است. چنانکه در افغانستان لهجه‌های هزاره‌گی، پنجشیری، غزنی، مزار شریف و غیره خیلی متفاوت‌اند.

مطالعه‌ی دستور و قواعد زبان فارسی دری که از دیرگاه چه در افغانستان چه در ایران، هند، بخارا و سمرقند نبشته شده است، شباهت و یگانگی زبان فارسی دری را در همه‌ی سرزمینهای فارسی‌گوی نشان می‌دهد.^۱

۱- کتب دساتیر زبان فارسی تألیف قاری عبدالله خان، استاد بیتاب، دکتر محمد نسیم نکهت سعیدی، استاد محمد حسین یمین پروانی، دکتر پرویز نائل خانلری و استادان: مرحوم بهار، قریب، فروزانفر و دیگران.

باید گفت که تفکیک ممالک و جدا بودن سرحدات از لحاظ جغرافیایی و سیاسی هرگز زبان را از همدیگر بیگانه نمی‌سازد و مقالات استاد بزرگوار عضو فرهنگستان جاوید در سالنامه کابل و مجلات و از استاد دکتر مصطفوی سبزواری در مجله تحقیقات فارسی^۱ دانشگاه دهلی در این باره نیز باید مطالعه گردد.

هرگاه در لهجه‌های محلی زبان فارسی دری در افغانستان دقیق شویم، درمی‌یابیم که بسیاری از مشخصات در متنهای قدیم نیز به جامانده است که آن مشخصات برای مردمان سرزمینهای دیگر فارسی زبان بالنسبه نامأنوس است اما در افغانستان نزد عموم مفهوم است که از آن جمله «ف یا فاء و ناء» موحده فوقانی است که به «واو» به تکلم می‌آید. مثلاً:

اوگان = افغان.	اوگار = افگار.
اوسانه = افسانه.	اوسار = افسار.
اوزار = افزار.	اودست = آبدست.
اَو = آب.	اوگین/اوگی = آبگین.
اوخور = آبخور.	باغوان = باغبان.
نانوای = نانباي.	گادی‌وان = گادی‌بان.
زندان‌وان = زندان‌بان.	

ما این مشخصات را در تفسیر تربت جام مطالعه می‌کنیم که به سال ۵۸۴ هجری برای سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری نوشته شده است و آن کسی است که مینار جام و مسجد جامع هرات را در زمان او به زیبایی و پختگی تام ساخته‌اند. امثله‌ای چند از آن تفسیر مبارک:

ورسن در میان او اوگندند (ص ۱۴)؛ یهودا آن را بر سر اوگند (ص ۱۶)؛

۱- عنوان مقاله: "فارسی یا دری یا فارسی دری؟"، استاد رضا مصطفوی سبزواری، سال ۱۹۹۴ م.

او را بر سر پالان اشتر اوگنده (ص ۲۵)؛ و مندیلی بر کتف او اوگند (ص ۴۱)؛
زندانوان وی را گفت (ص ۴۳).^۱

زبان فارسی دری، چنانکه گفته شد، در طول حیات سیاسی و مدنی و اداری کشور خراسان، مشرق و افغانستان، زبان ادبی و رسمی بوده است و حتی مکاتبات رسمی و شخصی بدین زبان به عمل می‌آمد و مثنوی مولوی جلال‌الدین بلخی، و گلستان سعدی شیرازی و پنج کتاب و امثال اینها آنقدر عمومیت داشت که مردمان پشتو زبان هم به خواندن آنها جهت آموختن سواد و معرفت علاقه داشتند و اهل سواد نامه خود را به فارسی دری می‌نوشتند. دفاتر و امور رسمی دولتی همه به زبان فارسی دری بود. از زمان امیر شیر علی خان به بعد بعضی از القاب دولتی به زبان پشتو وضع گردیده بود و در زمان امان الله خان بر روی اسکناس دولتی در چهار گوشه آن نخستین بار به چهار زبان فارسی، پشتو، اردو و ازبکی عدد «پنجاه» را پنجوس، پچاس و اِلّی هم نبشته بودند و از اوایل سالهای دههٔ قرن چهاردم شمسی نبشته‌ها و مقالاتی در ضمن مضامین فارسی دری رسمی و اسناد دولتی همیشه به زبان فارسی دری می‌بود. در سالهای آخر جنگ دوّم جهانی، وزارت معارف سعی کرد که دروس در مکاتب و مکاتیب رسمی را به زبان پشتو برگردانند در حقیقت این یک تلاش بی‌ثمر بود و کوشیدند که با تدویر کورسهای پشتو مأمورین «کارمندان» دولت را به فراگرفتن آن وادارند که این هم سودی نبخشید. چون این بحث رشتهٔ دراز دارد، بنا بر فقط اشاره می‌نمایم و قابل تذکر می‌دانم که نیرومندی زبان فارسی دری و دامنهٔ وسیع ادب آن بسیار کسان و دانشمندان و شاعران را که زبان مادری‌شان دری نبوده است به خود کشاند و آنان آثار زیبا و اشعار آبدار خود را به فارسی دری سرودند: عایشه درّانی، عبدالعلی مستغنی، سردار غلام

۱- تفسیر تربت جام، بخش یوسف و زلیخا، به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، چاپخانهٔ سپهر، چاپ ششم ۱۳۵۲ هـ.

محمّد خان طرزی، و استاد خلیل الله خان خلیلی و امثال ایشان و در خارج از افغانستان علامه اقبال لاهوری، و شاعرانی از کشمیر (خوشگو) و میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، همه گواه این گفته‌اند.

محمود طرزی گفته‌هایی درباره پشتو دارد و یک مقاله فارسی و افغانی «پشتو» را مقایسه کرده است و دکتر صدیق الله رنستین در یک مقاله که در سال ۱۳۱۸ در محله کابل به نشر رسیده پشتو را با فارسی مقایسه کرده است. بالاخره در قانون اساسی سال ۱۳۴۴ ش. افغانستان دو زبان: دری و پشتو به حیث زبانهای رسمی مسجّل گردید. اینگونه مقایسه را قبل از آن هم می‌بینیم که وزیر دانشمند امیر علی شیرنوی رساله‌ای به نام محاکمه اللّغتین نبشته و ترکی را با فارسی مقایسه کرده است و در نتیجه غلبه ادبی و فطری زبان فارسی دری مسلّم گشت و این زبان در طول بیش از هزار سال عمر خویش آنقدر تکامل و تحوّل نموده که به جایگاه خود رسیده است و ابتکارات علمی و ادبی بر زیبایی آن می‌افزاید و بنیادش را استوارتر می‌سازد.^۱

۱- مقالات محمود طرزی، گردآورده دکتر روان فرهادی؛ سراج الاخبار و تاریخ ادبیات فارسی افغانستان (چاپ ۱۳۳۰ ش.)؛ محاکمه اللّغتین، چاپ و نشر آکادمی علوم، کابل؛ مجله کابل؛ دیوانهای اشعار شعرای متذکّره.



منابع

۱. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحق: الفهرست، از انتشارات فلوگل لیبزیک، آلمان، ۱۸۷۱ م.
۲. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحق: ترجمه الفهرست، بانک بازرگانی، ایران، ۱۳۴۶ ش.
۳. ابوزید احمد، شیخ بن سهل بلخی: صورالاقالیم، شهر لیدن، هلند، مطبع بریل، ۱۹۲۷ م.
۴. ابی الحارث محمد بن احمد، امیر: حدودالعالم من المشرق الی المغرب، جوزجان، ۴۷۲ هجری.
۵. اصفهانی، ابوالفرج: اغانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۶. انوری، اوحدالدین محمد ایوردی: دیوان انوری، تهران.
۷. ایرانشاه بن ابی الخیر: بهمن نامه، ویراسته رحیم عفیفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰ ش.
۸. برهان، محمد حسین: برهان قاطع، تابان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۹. برهان، محمد حسین: برهان قاطع، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش، ج ۲.
۱۰. ثعالبی عبدالملک: شاهنامه، ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸ ش.
۱۱. حبیبی، پوهاند عبدالحی (به کوشش): زین الأخبار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.
۱۲. رازی شمس قیس: العجم فی معاییر اشعار العجم، چاپ تهران.
۱۳. رمضان، محمد (به کوشش): تاریخ سیستان (۷۲۵-۴۴۵ هـ)، تهران، ۱۳۱۴ ش.
۱۴. سراج الاخبار و تاریخ ادبیات فارسی افغانستان، چاپ ۱۳۳۰ ش.
۱۵. سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی: آثارالوزرا، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، ۱۳۳۷ ش.
۱۶. شاد، محمد پادشاه: فرهنگ آندراج، تهران، ۱۳۳۶ ش.

۱۷. عبدالحی، ابوسعید بن ضحاک گردیزی: زین الاخبار، با مقدمه سعید نفیسی استاد دانشگاه طهران، ۱۳۳۳ ش.
۱۸. عبدالله بن مقفع: کلیله و دمنه ترجمه رودکی سمرقندی، فریدالدین عبدالله، باب بعثه برزویه طبیب، بیروت، ۱۸۸۸ م.
۱۹. عوفی، محمد نورالدین: لباب الالباب، به قلم محمد عباسی از روی چاپ پرفسور براون، نیمه اول.
۲۰. عوفی، محمد نورالدین: لباب الالباب، تذکره، به سعی و اهتمام ادوارد براون، با مقدمه و تعلیقات علامه محمد خان قزوینی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۱ ش.
۲۱. غیاث الدین، محمد: غیاث اللغات، فخرالمطابع، لکهنو (هند)، ۱۳۳۲ ه.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه فردوسی، چاپ مطبوعه دولتی، کابل.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم حسن: شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، ۱۳۶۹ ش.، تهران.
۲۴. فرهادی، دکتر روان: گردآورنده مقالات محمود طرزی.
۲۵. فیاض، دکتر علی اکبر: بیهقی، به تصحیح چاپ دوم ۱۳۵۰ ش.
۲۶. قبول محمد، مولوی: هفت قلزم، مطبع منشی نول کشور، ۱۳۰۸ ه/ ۱۸۹۱ م.
۲۷. کاتب هزاره، فیض محمد: سراج التواریخ، ج ۱ و ۲، مطبوعه عنایت، ۱۳۳۲ ه.
۲۸. کیکاووس، امیر عنصر المعالی: قابوس نامه، برگزیده دکتر زهرا خانلری، ۱۳۷۲ ش.
۲۹. ماریک، آندره: مینار جام چاپ پاریس.
۳۰. مصطفوی سبزواری، استاد رضا: "فارسی یا دری یا فارسی دری؟" مجله تحقیقات فارسی، دانشگاه دهلی، دهلی، ۱۹۹۴ م.
۳۱. معلوف، لویش: المنجد، دوره بیست و یکم، اعلام.
۳۲. مقامات خواجه ابونصر مشکان.



۳۳. مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد (م: حوالی ۳۸۰ هـ / ۹۹۰ م): احسن التّقاسیم فی معرفت الأقالیم.
۳۴. ناتل خانلری، دکتر پرویز (به کوشش): یوسف و زلیخا، بخشی از تفسیر تربت جام، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ ششم ۱۳۵۲ هـ.
۳۵. نوایی، میر علی شیر وزیر: محاکمة اللّعتین، چاپ و نشر آکادمی علوم، کابل؛ مجله کابل؛ دیوانهای اشعار شعرای متذکره.
۳۶. هادی علی، مولوی: بهار عجم، مطبع نول کشور، ۱۲۱۶ م / ۱۳۳۴ هـ.
۳۷. هروی، جواد: ایران در زمان سامانیان، مشهد، ۱۳۷۱ ش.

* * *